



ما مقصر نیستیم

مارکس و انگلس و به اصطلاح «چشم پوشی» از استراتژی انقلابی

ح. آزاد 19 اکتبر 2019

برخی گرایش‌های فکری در فضای آکادمیک و جریان‌های سیاسی مانند سوسیال دموکراسی و آنارشیزم بر این باورند که مارکس و انگلس در اواخر عمر از استراتژی انقلابی دست شسته و به اصلاحات تدریجی از طریق شرکت در انتخابات و پارلمان روی آورده بودند. در نوشته‌ی پیش رو صرفاً به ارزیابی تاریخی این ادعا می‌پردازیم. برای روشن شدن این موضوع بهتر است در ابتدا به نقل‌قول‌هایی که مورد استناد طرفداران این دیدگاه قرار می‌گیرد، نگاهی کوتاه بیان‌دازیم. متأسفانه طرفداران این ادعا نقل‌قول‌ها را جدا از متن، جدا از شرایط تاریخی و بدون در نظر گرفتن قسمت‌های حذف شده توسط حزب سوسیال دموکرات در سال 1895 بیان می‌کنند، در حالیکه غالباً در همان متن، چند سطر بالاتر یا چند سطر پائین تر جملاتی مشاهده می‌شود که از تحول انقلابی حکایت می‌کند. من در اینجا تلاش می‌کنم به اغلب موارد نقل شده اشاره کنم.

موارد نقل شده از مارکس

مارکس در این نقل قول ها امکان گذار مسالمت آمیز را در انگلستان و امریکا مطرح می کند، که در قرن نوزدهم دارای نیروی زمینی و بوروکراسی دولتی ضعیفی بودند(او در باره ی هلند با تردید سخن می گوید و بر اطلاعات ناکافی خود در این مورد اشاره می کند).

1- از مصاحبه مارکس با ر.لندور خبرنگار روزنامه نیویورکی «جهان (The World)» که در 18 ژوئیه 1871 به چاپ رسید:

«به عنوان نمونه در انگلستان راه برای نحوه ی تکامل قدرت طبقه ی کارگر باز است. شورش در آنجا کاری ابلهانه است و با تبلیغ مسالمت آمیز سریع تر و مطمئن تر می توان به هدف رسید اما به نظر می رسد در فرانسه قوانین سرکوبگرانه متعدد و تضاد مرگ آور طبقاتی راه حل قهر آمیز مبارزه طبقاتی را اجتناب ناپذیر می سازد Marx, Engels Werke, Bd.17, S.64.»

2- از سخنرانی مارکس در مراسمی به مناسبت هفتمین سالگرد پایه گذاری انترناسیونال اول در 25 سپتامبر 1871 در لندن:

«انگلستان تنها کشوری است که در آن طبقه ی کارگر برای استفاده از حق رأی عمومی به نفع خود به اندازه کافی رشد یافته و سازمان یافته است Marx, Engels Werke, Bd.17, S.432.»

3- از سخنرانی مارکس در باره ی کنگره هاگ انترناسیونال اول (8 سپتامبر در آمستردام) که نشریه آزادی la Liberte متن آن را در شماره 37 خود در 15 سپتامبر 1872 منتشر کرد:

«کارگران باید روزی قدرت سیاسی را بدست بگیرند و سازمان دهی جدید کار را برپا کنند... آنها باید نهادهای قدیمی را سرنگون کنند... اما ما نگفتیم که راه دست یابی به این هدف در همه جا یکسان است. می دانیم که سنت کشورهای مختلف باید در نظر گرفته شود و انکار نمی کنیم کشورهایی مانند امریکا،

انگلیس و ... شاید هلند وجود دارند که کارگران در آنجا می‌توانند از طریق مسالمت‌آمیز به هدف خود نائل شوند. اگر این درست است، باید بپذیریم که در اکثر کشورهای اروپای قاره‌ای برای برقراری حکومت کارگری، باید قهر را همچون اهرم انقلاب به کار گرفت MEW, Bd.18, S. 159 .

(به عنوان نمونه، مارکس در ابتدای این نقل قول به روشنی از یک تحول انقلابی و سازماندهی جدید کارسختن می‌گوید، نه اصلاحات تدریجی).

4. از متن انتقاد مارکس به «خلاصه بحث‌های مجلس آلمان (Reichstag) در باره‌ی قانون سوسیالیست‌ها 16 و 17 سپتامبر 1878:

«به‌عنوان نمونه، اگر طبقه کارگر در انگلستان و ایالات متحده در پارلمان یا کنگره اکثریت آرا را بدست بیاورد، می‌تواند قوانین و نهادهائی را که بر سر راه رشد او قرار دارند به طریق قانونی از سر راه بردارد، البته تا جائی که تکامل اجتماعی اجازه می‌دهد. MEW, Bd.34, S.498»

مارکس و «گذار مسالمت‌آمیز» در انگلیس و آمریکا -

همان‌گونه که پیش‌تر نقل شد، مارکس در چند مورد امکان گذار مسالمت‌آمیز را در انگلیس و آمریکا در تمایز با اروپای قاره‌ای طرح کرده بود، البته نه با قطعیت، بلکه با احتیاط و دیده‌ی تردید. انگس این نگاه تردیدآمیز مارکس را به خوبی بیان می‌کند:

«یقیناً، در چنین لحظه‌ای صدای مردی شنیده خواهد شد که تمام نظریه‌اش نتیجه‌ی یک عمر تحقیق در باره‌ی تاریخ و شرایط اقتصادی انگلستان بوده است. تحقیقی که او را به این نتیجه رساند که دست‌کم در اروپا، انگلستان یگانه کشوری است که شاید انقلاب ناگزیر اجتماعی با وسائل مسالمت‌آمیز و قانونی در آنجا تحقق یابد. مسلماً او فراموش نکرد که این نکته را اضافه کند که به هیچ‌وجه انتظار ندارد که

طبقات حاکم انگلستان بدون دست‌زدن به «شورش طرفداران برده‌داری» به این انقلاب مسالمت‌آمیز و قانونی تسلیم شوند». (1) پیش‌گفتار ویراست انگلیسی سرمایه 5 نوامبر 1886.

اما چرا مارکس امکان‌گذار مسالمت‌آمیز را (هر چند با تردید) در مورد انگلستان و آمریکا مطرح می‌کرد؟ احتمالاً به این دلیل که هر دو کشور به علت زمین‌های تاریخی شکل‌گیری دولت و وضعیت جغرافیایی خاص فاقد بوروکراسی دولتی و نیروی زمینی قابل ملاحظه بودند. انگلیس به علت شکل جزیره‌ای و آمریکا به خاطر دور بودن (با توجه به امکانات ارتباطی قرن نوزدهم) از صحنه‌ی رقابت قدرت‌های بزرگ اروپای قاره‌ای. قدرت اصلی ارتش انگلیس از نیروی دریائی تشکیل شده بود، با ظرفیتی دو برابر قدرت‌های بزرگ اروپای قاره‌ای. نیروی دریائی از لحاظ مالی از دو مزیت برخوردار بود: هزینه‌ی سازماندهی نیروی دریائی تقریباً یک سوم هزینه نیروی زمینی بود و علاوه بر وظایف نظامی در تجارت سودآور راه دور نیز نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد.) (2)

بوروکراسی دولتی و ارتش در انگلستان - سلطنت مطلقه در انگلیس را نمی‌توان نمونه‌ای تغییر یافته از سلطنت‌های مطلقه اروپائی به شمار آورد. این شکل از سلطنت مطلقه نتیجه‌ی شکست بورژوازی انگلیس در مدرن کردن دولت و مبارزه‌ی موفق اشرافیت در کنترل اهرم‌های قدرت دولتی است. نمونه‌ی ناقص و سر و دم بریده از دولت مطلقه که نه بوروکراسی عریض و طویل داشت و نه ارتش ثابت قابل ملاحظه. در اواخر قرن 18، ضربه‌ی تکان دهنده انقلاب آمریکا و فرانسه از یک سو و فشار بورژوازی و طبقات فرودست از سوی دیگر موجب شد پاره‌ای از اصلاحات در جهت مدرن شدن دولت انجام گیرد. در سال 1850 دولت مجموعاً 40 هزار کارمند غیرنظامی داشت که بخش اعظم آنها مسئول جمع‌آوری گمرکات و مالیات بودند. هنگام مرگ پالمستون نخست وزیر و وزیر امور خارجه بریتانیا در سال 1865 تعداد آنها از 60 هزار نفر تجاوز نمی‌کرد. در همین دوره بوروکراسی فرانسه 4 برابر بود و به 250 هزار نفر بالغ می‌شد و در سال 1881 در آلمان تعداد کارمندان دولت به 450 هزار نفر می‌رسید. بودجه دولت انگلیس از 1830 تا 1850 تغییری نکرد و از 1850 تا 40 سال بعد

سرانه 20 درصد افزایش یافت، در حالی که در همین مدت بودجه‌ی دولت فرانسه دو برابر و بودجه‌ی دولت آلمان سه برابر شد. (3) دولت انگلیس در دهه‌ی 1870 مدت‌ها بعد از سایر دولت‌های بزرگ اروپای غربی (غیر از ایتالیا، اسپانیا و پرتغال) آموزش عمومی مقدماتی را به اجرا درآورد و برقراری آموزش عمومی برای دوره دبیرستان تا سال 1902 به تعویق افتاد. تاسیس راه‌آهن سراسری که در تمام کشورهای اروپای غربی بخشی از وظایف دولت به شمار می‌رفت، اما در انگلیس به وسیله‌ی بخش خصوصی تأمین مالی شد. این دولت برخلاف دولت‌های بزرگ اروپای قاره‌ای فاقد نظام وظیفه عمومی برای بسیج شهروندان بود، بجز زمان جنگ اول و دوم جهانی. (4)

تعداد نفرات ارتش در سال 1838 به 92 هزار نفر بالغ می‌شد. سیاست‌مداران و مالیات دهندگان انگلیسی علاقه‌ای به ایجاد یک ارتش بزرگ‌تر و قابل‌مقایسه با قدرت‌های بزرگ اروپای قاره‌ای نداشتند. (5) در جنگ کریمه (1853-56) ارتش انگلیس با بسیج 25 هزار نفر سرباز در وضع اسفباری قرار داشت (جمعیت انگلیس در این تاریخ بیش از 15 میلیون نفر بود). در دهه‌های آخر قرن 19 با اصلاحات کاردول Cardwell وضع بهتر شده بود. در سال 1883 تعداد نفرات ارتش به 124 هزار نفر می‌رسید» (جمعیت نزدیک به 25 میلیون نفر) (6). ارتش انگلیس اندکی بیش از یک سوم ارتش فرانسه و آلمان بود و بخش اعظم، یعنی سه چهارم از پیاده نظام در مستعمرات انجام وظیفه می‌کرد.

آخرین نکته قابل توجه این که ارتش ساختاری کاملاً طبقاتی داشت: برای سربازان و درجه‌داران (non Commissioned Officers) امکان ارتقاء به صفوف افسران صاحب منصب (Commissioned Officers) وجود نداشت. گروه اول از طبقه کارگر و سایر طبقات فرودست و گروه دوم از اشراف، ثروتمندان و لایه‌های بالاتر طبقه متوسط (لایه‌های بالای طبقه متوسط بیشتر در زمان جنگ امکان ورود به صفوف افسران را پیدا می‌کرد) تشکیل شده بود. نارضایتی حاصل از این ساختار خود را به شکل گوناگون نشان می‌داد: اعتصاب و شورش، نافرمانی، الکلیسم، غارت اموال ارتش، ترک خدمت

و غیره. این نارضایتی به خوبی می‌توانست زمینه‌ای برای با زتاب مبارزات طبقاتی در درون ارتش باشد. (7)

لنین نیز به این ویژگی دولت در انگلیس اشاره می‌کند:

«مارکس نتیجه‌گیری خود را به اروپای قاره‌ای محدود می‌کند. این نکته در سال 1871 قابل درک بود. هنگامی که بریتانیا هنوز مدل یک کشور سرمایه‌داری ناب بود، بدون یک دارودسته نظامی. و تا اندازه‌ی قابل ملاحظه‌ای بدون یک بوروکراسی. بنابراین مارکس انگلیس را مستثنی می‌کند. جایی که یک انقلاب حتی یک انقلاب مردمی بدون شرایط اولیه در هم‌شکستن «یک ماشین دولتی حاضر و آماده» ممکن به‌نظر می‌رسد و واقعاً ممکن بود. (8)

به نظر لنین در دوره‌ی امپریالیسم این نکته دیگر اعتبار خود را از دست داده است.

بوروکراسی دولتی و ارتش در امریکا- تا زمان استقلال و جنگ انقلابی در سال‌های 1775-1783 اساساً در امریکا دولتی وجود نداشت. دولت بریتانیا وظایف مهم مانند تجارت و امور نظامی را در دست داشت، و اداره هر ایالت را به حکومت ایالتی واگذار کرده بود، بدون قدرت نظامی و بدون توانایی مستقل برای وضع مالیات. فرماندار ایالت از طرف دولت بریتانیا تعیین می‌شد، و مجلس ایالتی حق داشت برای امور داخلی و در هماهنگی با منافع بریتانیا قانون وضع کند. تازه با استقلال امریکا 1776 و تدوین قانون اساسی 1787 پایه‌های اولیه‌ی دولت گذاشته شد. بعد از پایان جنگ استقلال، اختلاف منافع میان گروه‌های اجتماعی شرکت‌کننده در جنگ خود را نشان داد. از یک سو بازرگانان و احتکارکنندگان زمین، خواهان قدرت گرفتن نهادهای دولتی در برقراری قرضه دولتی، دادن اعتبار تجاری، تحکیم مالکیت خصوصی بر زمین و اجازه‌ی فروش آن بودند، و از سوی دیگر، اکثریت وسیع کشاورزان مستقل کوچک و متوسط در شمال و جنوب از دولت مرکزی قوی که قادر به وضع مالیات و جمع‌آوری قرض‌ها باشد هراس داشتند. در دهی اول استقلال، بازرگانان و محترکین نتوانستند

سلطه‌ی خود را برقرار کنند و در نتیجه دولت مرکزی و کنگره از توانائی وضع مالیات و ایجاد ارتش منظم برخوردار نبودند. در سال 1789، تعداد نفرات در ارتش امریکا فقط 718 نفر بود که بیشتر در مناطق مرزی مستقر بودند. اما در دو دهه‌ی بعد، بازرگانان و محتکرین غلبه پیدا کردند و توانستند به خواسته‌های‌شان در جهت اقتدار و تمرکز بیشتر دولت فدرال جامه‌ی عمل بپوشانند. اکنون دولت فدرال دارای یک دستگاه قضائی سراسری، کنگره‌ای با توانائی وضع مالیات و یک ارتش منظم بود، در سال 1794 تعداد نفرات ارتش از 718 نفر به 3818 نفر ارتقاء یافت، با یک هزینه 2,480,000 دلاری که نه از طریق مالیات، بلکه از طریق قرضه دولتی تامین می‌شد. ارتش تحت فرمان رئیس جمهور قرار داشت.)9

در قرن 19 تا وقوع جنگ داخلی (1861-65) رشد بوروکراسی دولتی و ارتش ثابت به کندی پیش می‌رفت. منبع عمده درآمد دولتی مالیات‌های غیرمستقیم بود و فقط هنگام جنگ از مالیات‌های مستقیم (بیشتر مالیات بر درآمد) استفاده می‌شد. در سال 1812 تعداد کارمندان غیرنظامی در حدود 4 هزار نفر و تعداد نفرات ارتش به 6740 نفر رسیده بود. در سال 1838 تعداد نفرات ارتش منظم افزایش یافت و به 12,500 نفر رسید (10) (جمعیت 16 میلیون نفر). در دوران جنگ داخلی به علت کافی نبودن ارتش منظم کنگره به استفاده از داوطلبان به میزان یک میلیون نفر رأی داد، که البته تعداد داوطلبان حاضر به خدمت در ارتش هیچگاه به این میزان نرسید.)11

بعد از جنگ داخلی دولت فدرال متمرکزتر شد. نظام بانکی تکامل بیشتری یافت و به انتشار پول کاغذی پرداخت. نظام تعرفه‌های حمایتی برقرار شد تعداد کارکنان کشوری و لشکری بیشتر شدند. تابعیت از شکل ایالتی به شکل ملی تغییر کرد و حقرأی گسترش بیشتری یافت. در سال‌های 1869 و 1870 تعداد نفرات ارتش منظم به 45 هزار نفر کاهش یافت، در حالی‌که طی این سال‌ها شورش نیروهای کوکلاس کلان در جنوب و جنگ با قبائل رنگین پوست به اوج خود رسیده بود. نیمه دوم قرن 19 بخصوص در دو دهه‌ی آخر آن، سیاست داخلی و خارجی در امریکا پیشرفت کرد و همراه با آن

بوروکراسی دولتی نیز گسترش بیشتری یافت. در سال 1881 تعداد کارکنان کشوری به 95 هزار نفر بالغ می شد (برای یک جمعیت 50 میلیونی). (12) در دهه‌ی 90 قرن 19، نیروی دریایی به علت ماجراجوئی در سیاست خارجی در حال توسعه و پیشرفت بود. در حالی که نیروی زمینی - در وضعی نامساعد درجا می زد. تا پایان قرن تعداد نفرات در ارتش منظم به زحمت به 60 هزار نفر می رسید (در اواخر قرن جمعیت امریکا به 75 میلیون نفر رسیده بود). این تعداد اندک در سرزمینی پهناور و میان 255 پست نظامی تقسیم شده بودند، که جمع آوری و بسیج نیروها را بمراتب دشوارتر می کرد. مشکل دیگر ارتش ترک خدمت وسیع بعلت حقوق ناچیز ماهیانه (بین 13 تا 16 دلار) بود. در سال 1871، 8,800 نفر یعنی تقریباً یک سوم نیروهای ارتش محل خدمت خود را ترک کرده بودند، اما در سال 1882 میزان ترک خدمت به علت رکود اقتصادی به 3700 نفر کاهش یافت. صنعتی شدن و رشد اقتصادی بعد از جنگ داخلی با افزایش تعداد اعتراضات و اعتصابات کارگری همراه بود و همین ارتش علی رغم مشکلات عدیده سیصد بار برای آرام کردن و سرکوب اعتصابات فراخوانده شد. (13) باید اضافه کرد که امریکا در زمان صلح فاقد نظام وظیفه‌ی عمومی و فقط هنگام جنگ از این روش استفاده می کرد.

موارد نقل شده از انگلس -

۱ - از نقد انگلس به پیش‌نویس برنامه سوسیال دموکراسی 1891 (برنامه ار فوررت) که از 18 تا 29 ژوئن همین سال به نگارش درآمده است:

«می‌توان تصور کرد، نظم اجتماعی قدیم در کشورهایی که تمام قدرت در دست نمایندگان ملت متمرکز شده است به شکل مسالمت‌آمیز به جامعه‌ی نوین فراروید، در جوامعی که به مجرد برخورداری از اکثریت ملت، می‌توان طبق قانون اساسی به هر کاری دست زد. در جمهوری‌های دموکراتیک مانند فرانسه و امریکا و در حکومت‌های سلطنتی مانند انگلستان که باز خرید آتی خاندان

سلطنتی هر روزه در مطبوعات مورد بحث قرار می‌گیرد و خاندان سلطنتی در برابر اراده مردم فاقد قدرت است. اما در آلمان که حکومت تقریباً قدر قدرت است و رایشتاگ و سایر نهادهای منتخب مردم فاقد قدرت واقعی‌اند، طرح چنین موضوعی بدون ضرورت به معنای آن است که خود را ستر عورت حکومت مطلقه کرده باشیم. Marx, Engels Werke. Bd. 22. s. 234

2- مصاحبه انگلس با نشریه لوفیگارو در 11 ماه مه 1893:

«اکنون در آلمان ده میلیون رأی‌دهنده وجود دارد، که از آنها هفت میلیون به‌طور متوسط در رأی‌گیری شرکت می‌کنند با سه میلیون و نیم رأی‌دهنده از هفت میلیون امپراتوری آلمان نمی‌تواند در شکل کنونی‌اش وجود داشته باشد. و ... فراموش نکنید - و این بسیار مهم است - که تعداد رأی‌دهندگان ما، تعداد هواداران ما در ارتش را نشان می‌دهد. یک میلیون نیم رأی از ده میلیون رأی‌دهنده، یعنی تقریباً یک هفتم از جمعیت به نفع ما، و بدین ترتیب ما می‌توانیم روی یک سرباز از هر شش سرباز حساب کنیم. و هنگامی که ما سه میلیون و نیم رأی داشته باشیم - و این خیلی دور نیست - نیمی از ارتش با ما خواهد بود. Marx, Engels Werke. Bd. 22. s. 541

3- مقدمه انگلس بر «مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه» اثر مارکس، که در سال 1891 در برلین انتشار یافت:

«اما هر چه که در کشورهای دیگر اتفاق بیافتد، سوسیال‌دمکرات‌های آلمان جایگاه خاصی کسب کرده‌اند و از این رو دست‌کم در آینده کوتاه مدت وظیفه خاصی بر دوش دارند. دو میلیون رأی‌دهنده‌ای که سوسیال‌دمکرات‌ها به پای صندوق رأی می‌فرستند، همراه با مردان و زنان جوان حامی آنها که در انتخابات شرکت نکرده‌اند، پرشمارترین، فشرده‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین «نیروی ضربت» ارتش بین‌المللی پرولتاریاست» (14)

... «امروز ما می‌توانیم حتی روی دو میلیون و دویست و پنجاه هزار رأی حساب کنیم. اگر این پیشروی به همین روال ادامه یابد، تا پایان قرن ما بخش اعظم اقشار متوسط جامعه، خرده‌بورژوازی و دهقانان کوچک را از آن خود خواهیم کرد و به چنان نیروی تعیین‌کننده‌ای در کشور تبدیل خواهیم شد که سایر نیروها خواهی‌نخواهی مجبور به سر فرود آوردن در برابر آن خواهند بود. حفظ تداوم بی‌وقفه‌ی این رشد تا فرا رفتن از مرزهای کنترل نظام حکومتی موجود وظیفه اصلی ماست،

یعنی این نیروی ضربت هر روز نیرومندتر شونده، را در نبردهای پیش‌تازانه فرسوده نکنیم و تا روز تعیین سرنوشت همچنان در قدرت حفظ کنیم»

(اثر مارکس «مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه» همراه با مقدمه‌ی انگلس یک بار به شکل یک جزوه‌ی مستقل در سه هزار نسخه و یک بار در نشریه‌ی حزب سوسیال دموکرات Neu Zeit به سردبیری کارل کائوتسکی بچاپ رسید. جملاتی که با حروف قرمز نوشته شده، جملاتی هستند که از هر دو انتشار حذف شده‌اند).

«طنز تاریخ جهان همه چیز را وارونه کرده است. ما «انقلابیون» ما «سرنوشتی طلب‌ها» با وسائل قانونی بیشتر رشد می‌کنیم تا روش‌های غیرقانونی و سرنوشتی‌طلبانه، احزاب «نظم»، آن‌طور که آنها خود را می‌نامند، در شرایط قانونی که خود به وجود آورده‌اند، رو به نابودی می‌روند. آنها نومیدانه هم‌آوا با اودیلون بارو فریاد برمی‌آورند: قانون‌گرایی مرگ ماست. در حالی که ما تحت این قانون‌گرایی عضلاتمان قوی‌تر می‌شود، گونه‌های مان گل می‌اندازد و همچون زندگی جاودانه به نظر می‌رسیم. و اگر ما چنان دیوانه نباشیم که برای خشنودی آنها به جنگ خیابانی روی بیاوریم، برای آنها راهی باقی نمی‌ماند جز آن‌که خود را از شر این قانون‌گرایی لعنتی خلاص کنند...»

بنابراین اگر شما قانون اساسی رایش را نقض کنید ، سوسیال دموکراسی نیز آزاد است در برابر شما هر آنچه می‌خواهد انجام دهد، اما آنچه را که انجام خواهد داد، امروز به دشواری به گوش‌تان آویزه می‌کند.»

(این پاراگراف از نسخه چاپ شده در « مبارزه طبقاتی در فرانسه» ۱۸۹۵ و نویه سایت حذف شده است). مقصود انگلس در این جا این نیست که جنبش انقلابی باید به‌طور کامل و بی چون و چرا از قانون تبعیت کند (نوشته‌های او در این دوره خود گواه بر این مدعی است). منظور او فعالیت در چارچوب دموکراتیک و دستیابی به اکثریت آرا است. اما طبقات حاکم در این هنگام بجای انتقال قدرت، قوانین خود را زیر پا می‌گذارند و به قهر و سرکوب متوسل می‌شوند و در واقع قهر را به نیروهای انقلابی تحمیل می‌کنند.

برای روشن شدن موضوع باید نکات زیر را مد نظر قرار داد:

الف - انگلس و رابطه حق رأی عمومی با نظام وظیفه عمومی - از اوایل دهه شصت قرن نوزدهم در مجلس پروس یک دعوی قانونی بر سر تصویب بودجه لازم برای سازماندهی مجدد ارتش (کنترل و سازماندهی ارتش در دست سلطنت بود نه پارلمان) بین حکومت و اکثریت بورژوا - لیبرال وجود داشت و این اکثریت هر بار با دادن رأی منفی مانع تصویب این بودجه می‌شد. در اواخر سپتامبر ۱۸۶۲ بیسمارک به نخست وزیری رسید و در اکتبر همان سال برای دومین بار مجلس را منحل کرد و تلاش کرد بدون موافقت مجلس این هزینه را تامین کند. اما این اختلاف همچنان ادامه یافت تا سرانجام با پیروزی بیسمارک بر دانمارک در سال ۱۸۶۴ و اتریش در سال ۱۸۶۶ ، بورژوازی تسلیم شد و به لایحه‌ی بودجه‌ی اصلاح سازماندهی ارتش رأی مثبت داد. تعداد نفرات ارتش از سال 1815 در سطح 150 هزار نفر ثابت مانده بود، در حالی که جمعیت پروس از 10 میلیون در سال 1815 به 18 میلیون در سال 1861 رسیده بود، و نسبت رشد ثروت از رشد جمعیت نیز فراتر می‌رفت. قانون

نظام وظیفه در سال 1815 به تصویب رسیده بود، اما همواره به شکلی نامنظم و محدود اجرا می‌شد. دولت پروس تلاش می‌کرد بیشتر نیروهای کادر را افزایش دهد و نیروهای وظیفه را محدود نگه دارد. قدرت‌های بزرگ اروپای قاره‌ای مانند فرانسه، اتریش و روسیه در همین مدت ارتش‌های بزرگ‌تری را بسیج کرده بودند. این شرایط اصلاح و بازسازی ارتش را در پروس به امری الزامی بدل می‌کرد. با اجرای این اصلاحات تعداد نفرات ارتش با افزایش توان نیروی کادر و وظیفه در زمان صلح به 200 هزار نفر بالغ می‌شد.

انگلس در گرماگرم این حوادث جزوهای را تحت عنوان «مسأله‌ی نظامی پروس و حزب کارگران آلمان» (از اواخر ژانویه تا 11 فوریه 1865) به نگارش درآورد و به توصیه مارکس آن را به شکل بروشور در هامبورگ به چاپ رساند (اواخر فوریه 1865). او در این نوشته چهار هدف را دنبال می‌کرد: نخست، حکومت پروس نه خواهان اجرای درست و واقعی حق رأی عمومی بود و نه نظام وظیفه‌ی عمومی. بدون آزادی‌های گسترده، مانند آزادی بیان، نشر و تشکل، حق رأی عمومی به شکل همه‌پرسی و دورزدن پارلمان به مهر تائیدی همگانی برای سیاست‌های عوام‌فریبانه‌ی حکومت و یا به قول ویلهلم لیبنکنشت «به برگ انجیری برای ستر عورت سلطنت مطلقه» تبدیل می‌شود. در واقع حکومت پروس با توسل به حق رأی عمومی می‌خواست اعتراض لیبرال‌ها به سلطنت مطلقه را خنثی کند. ارتش پروس تلاش می‌کرد استفاده از نظام وظیفه عمومی را محدود و تحت کنترل نگهدارد و به همین دلیل ترکیبی بود متناقض از دو شکل سازمان‌دهی: ارتش کادر و نظام وظیفه‌ی عمومی. تاکید افراطی بر تمرین‌های وقت‌گیر و بی‌فایده مانند رژه رفتن، سهل‌انگاری در آموزش اسلحه‌شناسی و فنون جنگ، استفاده خشن و تحقیرآمیز از انضباط و اطاعت بی‌چون و چرا برای درهم‌شکستن اراده‌ی سربازان وظیفه و تبدیل آن‌ها به نعش‌های فرمانبردار (Kadavergehorsam) از ویژگی‌های ارتشی است که تجاوز به کشورهای خارجی و سرکوب شهروندان داخلی کارکرد اصلی آن را تشکیل می‌دهد. دوم، بورژوازی لیبرال با سیاست خارجی جنگ‌طلبانه‌ی سلطنت موافق بود و با اصرار بر دادن رأی

منفی به بودجه‌ی نظامی جایگاه و قدرت خود در مجلس پروس را محک می‌زد. اگر می‌برد، قدرت عزل و نصب وزراء را نیز در اختیار می‌گرفت و اگر می‌بخت امکانات قانونی برای اعمال قدرت سیاسی را از دست می‌داد. اما او در این مسیر از زیر پا گذاشتن اصول و اهداف خود ابائی نداشت. انشعاب در درون بورژوازی و دادن رأی مثبت به بودجه نظامی پیش‌بینی انگلس در این مورد را تأیید کرد. سوم، نقد گرایش لاسالی در درون جنبش کارگری، یعنی «انجمن عمومی کارگران آلمان» «ADVA» به رهبری یوهان باپتیست فون شوایتزر جانشین و پیرو پرحرارت لاسال که طبق نظر انگلس آشکارا از وحدت آلمان به رهبری سلطنت دفاع می‌کرد. این جریان دولت را نهادی بی‌طرف می‌دانست و به طبقاتی بودن آن باور نداشت و می‌خواست جامعه سوسیالیستی موردنظرش را با کمک دولت پروس بنا کند. شوایتزر از ائتلاف سلطنت علیه لیبرال‌ها دفاع می‌کرد. چهارم، موضع جنبش کارگری نسبت به نظام وظیفه عمومی. به باور انگلس ارتش متکی بر نیروهای وظیفه، که در مدتی کوتاه آموزش فشرده می‌بیند و برای مدت طولانی به شکل نیروی ذخیره‌ی مردمی عمل می‌کند، در مقایسه با ارتش کادر بیشتر بر نیروهای مردمی متکی است، که از یک کاست نظامی با حرفه‌ی معین و ثابت و منافع ویژه تشکیل یافته و با انضباط و اطاعت بی‌چون و چرا آموزش می‌بیند. ارتش وظیفه در برابر دشمن خارجی کارآتر است، همان‌طور که در انقلاب فرانسه و قیام ملی پروس در برابر ناپلئون مشاهده شد. اما در برابر «دشمن داخلی» کمتر کارآئی دارد. یا به‌طور کلی فاقد کارآئی است. نیروهای وظیفه که اکثریت قابل ملاحظه‌ای از ارتش را تشکیل می‌دهند و نیروهای ذخیره مردمی که به هنگام جنگ قابل فراخواندن هستند با طبقه‌ی کارگر و سایر طبقات فرودست منافع نزدیک‌تر و در نتیجه هم‌بستگی بیشتری دارند و در هر شرایطی از فرامین فرماندهان خود پیروی نمی‌کنند. به نظر انگلس در ارتش‌های قرن نوزدهم این خصلت مردمی در پیاده نظام و توپخانه که دوره‌های آموزشی کوتاه‌تری داشتند بیشتر و در مورد سواره نظام که حداقل به 4 تا 5 سال آموزش مخصوص نیاز داشت کمتر دیده می‌شد. به باور او بین حق رأی عمومی و نظام وظیفه عمومی رابطه‌ی معینی وجود دارد و میزان رأی

یک جنبش سیاسی می‌تواند دماسنج حمایت از آن در درون ارتش باشد (در شرایطی که سربازان از

حق شرکت در انتخابات برخوردارند، این ارتباط همخوانی بیشتری دارد)

«پرولتاریای آلمان نمی‌تواند در برابر مساله اجرا یا عدم اجرای کامل نظام وظیفه‌ی عمومی بی‌تفاوت

بماند. هر چه کارگران برای استفاده از سلاح بیشتر آموزش ببینند بهتر است. نظام وظیفه‌ی عمومی

مکمل و طبیعی حق‌رای عمومی است، و رأی دهندگان را در موقعیتی قرار می‌دهد، که سلاح در دست

تصمیم‌های خود را در مقابل هر گونه تلاش برای کودتا به اجرا درآورند». (15)

مارکس در جریان نگارش این جزوه قرار داشت و محتوای آن مورد قبول اونیزبود (16)، و این نوشته

بخشی از برنامه مشترک او و انگلس در انتقاد از گرایش لاسالی در درون جنبش کارگری آلمان را

تشکیل می‌داد. آنها برخی مقالات خود را در روزنامه‌ی سوسیال - دمکرات ارگان جریان لاسالی

ADVA منتشر می‌کردند و در ابتدا قصد داشتند مقاله‌ی طولانی انگلس را نیز در همین روزنامه

به‌چاپ برسانند. به همین دلیل، مارکس پیشنهاد کرد بخش اول مقاله (نوشته چند بخش دارد) به زبانی

تخصصی و تا اندازه‌ای مبهم نوشته شود، تا بهانه‌ای برای توقیف روزنامه ایجاد نکند. اما هنگامی که

هیات تحریریه از انتشار آن خودداری کرد، او به انگلس توصیه کرد که آن را به شکل بروشور به

چاپ برساند، و مشترکاً بیانیه‌ای در افشاء عملکرد هیات تحریریه در همان نشریه منتشر کردند (3)

مارس 1865). (17) و سرانجام معرفی کوتاه مارکس از این اثر (18 مارس 1865) نیزگواه دیگری

بر همکاری نزدیک این دو نفر در انتشار این جزوه است. (18)

ب- انگلس و مقدمه بر «مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه»*

در ماه‌های مه و ژوئن 1889، اعتصابات کارگران معدن در آلمان اکثریت وسیعی را بسیج کرد و حتی

تا بوهمیا و بلژیک نیز گسترش یافت. کنگره ژوئیه انترناسیونال دوم در پاریس با موفقیت برگزار شد.

در آواخر تابستان اعتصاب وسیع کارگران معدن در لندن به نتایج چشمگیری دست یافت. انتخابات

عمومی در پائیز 1889 در فرانسه منجر به پیروزی اقلیت کوچکی از سوسیالیست‌های پیرو مارکس در مجلس ملی شد. در ژانویه 1890 حزب سوسیال دموکرات دانمارک در یک مبارزه انتخاباتی موفق تعداد آرای خود را دو برابر کرد. در فوریه همان سال حزب سوسیال دموکرات آلمان با کسب 20 درصد کل آرا، تعداد آرای خود را دو برابر کرد. بیسمارک بعد از عدم پشتیبانی قیصر ویلهلم دوم از مقام خود استعفا داد. مراسم اول ماه مه در وین، پاریس، کپنهاک و لندن به نمایش چشم‌گیر قدرت جنبش کارگری تبدیل شد. تمامی این حوادث موجب این تصور می‌شد که جنبش کارگری بین‌المللی و در راس آن جنبش کارگری آلمان در حال نضج و اعتلا است.

در چنین شرایطی مساله استراتژی و تاکتیک جنبش انقلابی طبقه کارگر به یکی از مباحث مهم در انترناسیونال دوم (1889-1916) تبدیل شده بود و بسیاری از اعضا فکر می‌کردند انقلاب پرولتری امری بسیار محتمل است که در آینده‌ای نه‌چندان دور به‌وقوع می‌پیوندد. مبحث مهم دیگر رقابت نظامی بین دولت‌های بزرگ و امکان وقوع جنگ در اروپا بود. آثار انگلس از اواخر دهه‌ی 80 قرن 19 تا پایان عمر یک خط پیوسته فکری را نشان می‌دهد که در تلاش برای پاسخ به این پرسش‌ها و در مرزبندی با «جوانان سوسیالیست» و جناح راست «گرایش اپورتونیستی به رهبری گئورگ فون فولمار» تدوین شده بود. مقدمه انگلس بر «مبارزه طبقاتی در فرانسه» در چنین فضایی نوشته شد. بنابراین نوشته‌ای یگانه و رعدی در آسمان بی‌ابر نیست بلکه گامی است در همین مسیر و باید در همین ارتباط مورد بررسی قرار بگیرد. در سطور بعدی من تلاش می‌کنم با استفاده از سایر آثار انگلس که در همین دوره به نگارش در آمده است، مروری اجمالی بر مهم‌ترین نکات این نوشته داشته باشم:

1- انگلس معتقد بود آنچه که مارکس در باره‌ی معنا و روابط علی میان حوادث انقلاب 1848 نوشته‌است، درست و نیازی به‌تغییر ندارد. تنها نکته‌ای که باید به آن افزود نتیجه‌ای است که او پس از بهار 1850 از مطالعات خود گرفت، یعنی اثبات این حقیقت که بحران تجاری جهانی 1847 مادر انقلاب‌های فوریه و مارس بود و رونق اقتصادی که به‌تدریج از 1848 شروع به بازگشت کرد و در

سال‌های 1849 – 1850 به شکوفایی کامل رسید، نیرویی بود که به قدرت‌گیری دوباره ارتجاع در اروپا جان بخشید. (19)

2- نگاه مارکس و انگلس در باره سیر و سرشت وقایع در انقلاب فوریه 1848 در پاریس ملهم و متأثر از نمونه‌های انقلاب 1789 و 1830 بود و «هنگامی که قیام پاریس در شورش‌های پیروزمند در وین، میلان و برلین پژواک یافت، و کل اروپا تا پشت مرزهای روسیه به جنبش پیوستند، زمانی که در پاریس در ماه ژوئن، اولین نبرد بزرگ برای قدرت بین پرولتاریا و بورژوازی در گرفت، و پیروزی طبقه کارگر چنان بورژوازی تمام اروپا را به وحشت انداخت که به آغوش ارتجاع سلطنت فئودالی که تازه واژگون شده بود، پناه برد.» (20) برای آنها شکی باقی نگذاشت که نبرد عظیم تعیین‌کننده تازه آغاز شده است و در یک دوره انقلابی طولانی و پرتلاطم به پیش می‌رود و تنها با پیروزی نهائی پرولتاریا به پایان خواهد رسید.

به نظر انگلس سیر وقایع تاریخی بعد از انقلاب 1848 نشان داد که او و مارکس در اشتباه بودند و امکان فراتر رفتن از چارچوب مناسبات سرمایه‌داری در آن زمان وجود نداشت، چون: «انقلاب اقتصادی بر پایه روابط سرمایه‌داری در قاره اروپا، استقلال و وحدت درونی ملت‌های بزرگ در اروپا (بجز لهستان)، از بین رفتن اشکال بینابینی که از زمان مانوفاکتورها و در اروپای شرقی حتی از زمان اصناف به ارث رسیده بود و در نتیجه تکامل و شفافیت روابط طبقاتی در سطح ملی همراه با دیدگاه و منافع روشن طبقاتی به شکل‌گیری یک بورژوازی واقعی در برابر یک پرولتاریا واقعی» (21) منجر شده بود.

3- کمون پاریس پایان دوره انقلابات بورژوایی در اروپا و فرارسیدن انقلاب‌های پرولتری را نوید داد. شکست کمون همان‌گونه که مارکس پیش‌بینی کرده بود، مرکز ثقل جنبش کارگری اروپا را از فرانسه به آلمان منتقل کرد. (22) انگلس با مروری بر درس‌های انقلاب 1848 و اشاره به تغییر شرایط

اقتصادی و سیاسی اروپا بعد از این انقلاب و جایگاه طبقاتی کارگران آلمان در جنبش بین‌المللی به ارزیابی دو تاکتیک می‌پردازد: سنگربندی خیابانی و رأی‌گیری عمومی.

از نظر انگلس شرایط مبارزه به‌طور اساسی تغییر کرده بود. شیوه مبارزه به‌شکل قدیمی، یعنی مبارزه خیابانی با سنگربندی که تا انقلاب 1848 همه‌جا نقش تعیین‌کننده‌ای داشت، دیگر تا حدود زیادی منسوخ شده بود. این شکل از مبارزه در شکل کلاسیک خود نیز هنگامی شانس پیروزی داشت که در روحیه‌ی ارتش خلل و تزلزل ایجاد کند. سربازان از فرماندهان خود پیروی نکنند و فرماندهان دست و پای خود را گم کرده و توان تصمیم‌گیری را از دست بدهند. پیروزی قیام‌کنندگان در پاریس در ژوئیه 1830 و فوریه 1848 و همچنین در اغلب جنگ‌های خیابانی در اسپانیا (52-1849) به این دلیل بود که یک گارد ملی متشکل از نیروهای مردمی بین قیام‌کنندگان و ارتش قرار داشت. این گارد یا مستقیماً در کنار قیام بود و یا به‌علت رفتار متزلزل و غیر قاطعانه خود موجب تردید و دودلی در میان سربازان ارتش می‌شد:

«بنابراین حتی در زمان نبردهای خیابانی کلاسیک، سنگر و حفظ آن بیشتر اثر اخلاقی داشت تا مادی و نظامی. وسیله‌ای بود برای ایجاد تزلزل در قاطعیت و قدرت سرکوب نیروهای ارتش.

اگر تا رسیدن به این هدف سنگر حفظ می‌شد، پیروزی ممکن بود. در غیر این صورت نتیجه شکست بود. هنگام بررسی چشم‌انداز جنگ‌های خیابانی آینده، این نکته مهم و اساسی را باید در نظر داشت

(23) «این جمله آخر از جزوه «مبارزه طبقاتی در فرانسه» و زمان نو (نویه سایت) ارگان حزب سوسیال‌دموکرات حذف شده است»

به نظر انگلس اکثر تغییرات انجام گرفته بعد از انقلاب 1848 به نفع ارتش بوده تا مبارزه خیابانی: از لحاظ شهرسازی (خیابان‌های پهن و مستقیم) و از لحاظ ارتباطی و حمل و نقل برای بسیج و انتقال نیرو

(راه آهن و تلگراف) و بالاخره تاکتیک نظامی (تفنگ‌های خشاب دار و دوزن). انگلس اضافه می‌کند: «آیا این بدان معناست که جنگ خیابانی در آینده دیگر نقشی نخواهد داشت؟ قطعاً منظور این نیست. این فقط به این معناست که از 1848 به بعد شرایط برای مبارزه خیابانی بسیار نامساعدتر و برای ارتش بسیار مساعدتر شده است. بنابراین جنگ خیابانی در آینده صرفاً هنگامی می‌تواند به پیروزی برسد که این وضعیت نامساعد با عوامل دیگری جبران شود». (24)

نباید فراموش کرد که انگلس بر ضرورت قهر انقلابی برای به‌قدرت رسیدن پرولتاریا در آلمان باور داشت. او در 18 سپتامبر 1889 به گرسون تریر Gerson Trier روزنامه‌نگار و سوسیالیست دانمارکی نوشت: «پرولتاریا نمی‌تواند قدرت سیاسی را که تنها راه ورود به جامعه‌ی نوین به‌شمار می‌آید، بدون قهر انقلابی کسب کند» (25)

انگلس در ادامه به نقش و اهمیت حق‌رای عمومی برای جنبش کارگری به نکاتی اشاره می‌کند:

1- استفاده از مبارزه انتخاباتی برای تماس با توده‌ها و تبلیغ و انتشار دیدگاه حزب سوسیالدموکرات و همچنین تبدیل تریبون مجلس به‌جایگاهی برای انتشار نظرات و مواضع سوسیالیستی در پارلمان و در میان توده‌های بیرون از آن. (26)

2- امکان ارزیابی میزان نفوذ و قدرت حزب در درون طبقه کارگر و سایر طبقات فرودست. انگلس در همین رابطه در «منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» 1884 می‌نویسد:

«حق‌رای عمومی معیار سنجش کمال و پختگی طبقه کارگر است و در دولت به شکل کنونی آن هرگز چیزی بیش از آن نبوده و نمی‌تواند باشد، اما همین کافی است. در روزی که دمانج حق‌رای عمومی نقطه جوش در میان کارگران را نشان دهد، هم آنان و هم سرمایه‌داری خواهند دانست که کجا ایستاده‌اند.» (27)

3- امکان ارزیابی میزان نفوذ نظرات سوسیالیستی در صفوف ارتش، البته هنگامی که نظام وظیفه عمومی جایگاه برجسته‌ای در ساختار ارتش داشته باشد:

«امروز از هر پنج سرباز یکی با ماست. طی چند سال آینده از هر سه نفر یکی و حوالی سال 1900 ارتش، که پیش‌تر پروسی‌ترین عنصر آلمان به شمار می‌آمد، در اکثریت خود سوسیالیست خواهد بود.» (28)

و مصاحبه انگلس با نشریه لوفیگارو در 8 مه 1893:

«فراموش نکنید- و این بسیار مهم است - که تعداد رای دهندگان ما تعداد هواداران ما در ارتش را نشان می‌دهد... هنگامی که ما سه میلیون و نیم رای داشته باشیم - و این خیلی دور نیست - نیمی از ارتش با ما خواهد بود.» (29)

بخاطر داشته باشیم که انگلس از زمان نگارش جزوه «مساله نظامی پروس و حزب کارگران آلمان» در سال 1865 تا آخر عمر همواره به رابطه‌ی ضروری بین نظام وظیفه عمومی و حق رأی عمومی باور داشت. در ارتش‌هایی که سربازان وظیفه بخش عمده‌ای از ارتش را تشکیل می‌دهند، کسب اکثریت آرا به معنای برخورداری از همبستگی و پشتیبانی قابل توجه در ارتش است و در شرایط انقلابی توسل طبقات حاکم به ارتش برای سرکوب جنبش می‌تواند موجب نافرمانی و شورش سربازان و رده‌های پایین‌تر شود. در چنین موقعیتی جنگ خیابانی شانس پیروزی دارد. جنگ خیابانی و شورش ارتش یکدیگر را تکمیل می‌کنند.

در نیمه دوم قرن نوزدهم، بخش زیادی از سربازان ارتش آلمان منشأ روستایی داشتند، متشکل از کارگران روستایی که تحت نظر یونکرها با کارمزدی روی زمین کار می‌کردند. انگلس از همان سال 1865 بر فعالیت حزب برای جذب این بخش از پرولتاریا تاکید داشت. در سال 1893 تعداد آرا حزب

سوسیال دموکرات در مناطق روستایی افزایش یافته بود، اما هنوز باید تلاش‌های بیشتری انجام می‌گرفت. انگلس در نامه‌ای به تاریخ 3 نوامبر 1893 به کارل کائوتسکی نوشت که حمایت 30 تا 40 درصد ارتش برای پیروزی قیام کافی است. (30)

مقامات سیاسی و نظامی حکومت این خطر را حس می‌کردند. به‌عنوان نمونه، رئیس ستاد ارتش آلمان، ژنرال فلد مارشال آلفرد گراف فون والدرزه در ژانویه 1897 در نامه‌ای به قیصر آلمان، خواهان سرکوب به‌موقع قدرت‌گیری خطرناک حزب سوسیال دموکرات شد:

«در رابطه با رشد بسیار سریع سازمان سوسیال‌دموکراسی به‌نظر می‌رسد که اگر به سرعت و بدون اتلاف وقت به فکر چاره نباشیم، زمانی فرا می‌رسد که قدرت دولت باید با قدرت توده‌های کارگر زورآزمایی کند... این تصمیم‌گیری هرچه بیشتر به‌طول بیانجامد، سازمان حزب سرنگونی‌طلب قدرت بیشتری کسب می‌کند... به‌نظر من به‌نفع دولت است که تعیین زمان تسویه حساب بزرگ را به رهبران سوسیال دموکرات واگذار نکند، بلکه به امکان وقوع چنین تسویه حسابی سرعت بخشد» (31)

در پاره‌ای از انقلاب‌ها نیز می‌توان حمایت بخش‌هایی پائینی ارتش از جنبش انقلابی را مشاهده کرد. مانند نقش سربازان در انقلاب اکتبر 1917 و یا ملوانان در انقلاب آلمان 1918. برای بررسی مشخص‌تر رابطه حق رای عمومی با نظام وظیفه عمومی باید ساختار ارتش، ترکیب طبقاتی آن، ترکیب طبقاتی جنبش انقلابی و میزان تجربه و آگاهی سیاسی توده‌های مردم را نیز در نظر گرفت.

یک نکته مهم که از نظر انگلس دور می‌ماند و تاریخ بعدی جنبش کارگری به ما آموخته است، میزان نفوذ فرمیسم در طبقه کارگر و حزب سوسیالیست است. میزان آرا همیشه نشانه‌ی خواسته‌های انقلابی نیست و می‌تواند بیانگر مطالبات اصلاح‌طلبانه باشد. البته در زمان انگلس حزب سوسیال دموکرات انقلابی به‌نظر می‌رسید و فرمیسم درون حزب و جنبش کارگری بعد از مرگ او ابعاد واقعی خود را به معرض نمایش گذاشت. (32)

4- استفاده از حق رأی عمومی اقدامی است تاکتیکی، نه استراتژیک.

مارکس و انگلس بر سر کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و دگرگونی ساختارهای سیاسی و اقتصادی به عنوان هدف نهایی و استراتژیک جنبش کارگری مکررا تاکید داشتند و اقداماتی نظیر اعتصاب، تظاهرات، ایجاد تشکیلات اقتصادی و سیاسی، شرکت در انتخابات و جنگ خیابانی را تاکتیک‌هایی در راستای دستیابی به هدف نهایی ارزیابی می‌کردند.

انگلس در 26 ژانویه 1894 در نامه‌ای تحت عنوان «انقلاب آینده ایتالیا و حزب سوسیالیست» به رهبران حزب فیلیپو توراتی و آناکولیشوا نوشت:

«سوسیالیست‌ها در تمامی مراحل مبارزه‌ی هر دو طبقه فعالانه شرکت می‌کنند. بدون آن‌که حتی یک بار از نگاهشان پنهان بماند که این‌ها گام‌هایی در راستای دستیابی به بالاترین اهداف بزرگ به شمار می‌رود: یعنی فتح قدرت سیاسی توسط پرولتاریا همچون وسیله‌ای برای دگرگونی اجتماعی ... از این‌رو آنان هر حرکت مترقی و انقلابی را گامی به‌پیش در مسیر خود می‌بینند.» (33)

در واقع کسب قدرت سیاسی و دگرگونی بنیادی ساختارهای سیاسی و اجتماعی هدف نهایی است. اهمیت و موفقیت هر اقدام تاکتیکی از اشکال گوناگون سازماندهی گرفته تا انواع شیوه‌های مبارزه باید در رابطه با موثر بودن در راه‌گشایی و دستیابی به این هدف استراتژیک مورد ارزیابی قرار گیرد. باید به این نکته توجه داشت که شرکت در انتخابات یکی از تاکتیک‌های مبارزه طبقاتی است و اهمیت آن به سطح مبارزه طبقاتی و توازن قوای طبقاتی بستگی دارد. جدا کردن انتخابات از متن مبارزه طبقاتی و اهمیت بیش از حد برای آن قائل شدن به همان اندازه انحرافی است که نادیده گرفتن و بی‌اهمیت پنداشتن آن.

ج- رابطه قهر و انقلاب

جوهر انقلاب در هم‌شکستن مناسبات سیاسی و اقتصادی گذشته و برقراری مناسبات نوین است. مارکس و انگلس در ضمن ارزش‌گذاری بر تحول انقلابی به‌عنوان عاملی در پیشرفت جوامع بشری، قهر را تقدیس نمی‌کردند و معتقد بودند که طبقه حاکم برای حفظ منافع و جایگاه خود آن را به‌جنبش انقلابی تحمیل می‌کند:

«ما باید به حکومت‌ها اعلام کنیم: ما می‌دانیم که شما قدرتی مسلح علیه پرولتاریا هستید. ما تاجایی که ممکن است به شیوه مسالمت‌آمیز علیه شما اقدام می‌کنیم. اما هنگامی که ضرورت یابد این کار را مسلحانه انجام خواهیم داد. (34) سخنرانی مارکس در کنفرانس لندن 1871

انگلس این جنبه تحمیلی قهر را به‌طرز این‌گونه بیان می‌کند:

«آقایان بورژوا، لطفا اول شما شلیک کنید»(35)

این جملات تجدید نظری نوظهور در افکار مارکس و انگلس قلمداد نمی‌شود. حتی در آثار اولیه نظیر «اصول کمونیسم» اثر انگلس (اصل 16 و 18) نیز می‌توان نشانه‌های این نظر را مشاهده کرد. البته این نگاه به قهر به معنی آن نیست که آنها بدون آمادگی و هوشیاری، نظاره‌گر توطئه‌های ضد انقلاب بودند.

در خاتمه اشاره کنم که می‌توان با دیدگاه مارکس و انگلس موافق نبود، یا خوش بینی آنها نسبت به آینده و امکانات حق رأی عمومی را مورد انتقاد قرار داد، اما برچسب رفرمیسم و دست شستن از ایده‌های انقلابی اتهامی است غیر واقعی و غیر منصفانه .

یادداشت‌ها

*برای بررسی مقدمه انگلس بر مبارزه طبقاتی و تحریفاتی که در آن صورت گرفته نگاه کنید به هال در پیر در نوشته زیر:

آخرین «وصیت‌نامه» انگلس/یک کمدی تراژدی/ نویسنده: هال در پیر/ برگردان: ح. آزاد

<https://wp.me/paiHc5-kW>

1- سرمایه، جلد یکم، ترجمه حسن مرتضوی، ص. 53. عبارت «طرفداران برده‌داری» به جنگ داخلی آمریکا اشاره دارد، که در آن لینکلن به شکل مسالمت آمیز به قدرت رسید، اما برای حفظ قدرت از حداکثر قهر برای سرکوب شورش طرفداران برده‌داری در جنوب استفاده کرد.

2- منبع شماره 7. ص. 144. و Anderson, Perry 1874. Lineages of the Absolutist 135 State. p135

Anderson, Perry 1992. English Questions. p 142-3

4- همان منبع. ص. 143.

Hasswell, Jock. 2017. A Brief History of the British Army. p. 90-5

Chris Summers, BBC News. 23 July 2011-6

Mansfield, Nick. 2016. Soldiers as Workers. Ch. 2, 4-7

V.I. Lenin, 1941, On Britain. p. 35-8

Kapitalistate, No. 6, 1977, p. 39-89-9

Post Charles,2011,The American Road to Capitalism,p.188

Reed,Isaac.A.2019.Performative State-Formation in the Early American Republic,American SociologicalReview.p1-34

Weigley,Russel F.1984,History of the United States Army,p.112-162-10

11-همان منبع، ص. 216.

Wilson,James Q.The Rise of Bureaucratic State.-12

13- منبع شماره 15، ص. 267-281

14- نقل قول‌های مربوط به مقدمه‌ی انگلس بر «مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه» از ترجمه‌ی آقای ایرج فرزاد برگرفته شده است، همراه با تغییراتی متناسب با متن آلمانی.

15- مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد 20، ص. 67.

Marx and Engels Collected Works, vol 20, p. 67.

16- نامه مارکس به انگلس 10 فوریه 841867 . MECW. Vol 42. P.

Marx-Engel Werke, Bd. 16. S. 79.-17

18- همان منبع، ص. 84.

19- مقدمه 1895 انگلس بر کتاب «مبارزه طبقاتی در فرانسه 1848 تا 1850» ترجمه ایرج فرزاد

2018. ص. 6 و 7.

20- همان منبع، ص. 10.

21- همان منبع، صفحه 12-14.

22- همان منبع، ص. 16.

Marx, Engels Werke, Bd 22. S. 521.-23

24- منبع شماره 23، ص. 522.

Marx and Engels Collected Works, vol 48, P. 423 .-25

یا نامه‌ی انگلس به هرمان شلوتر گردآورنده اسناد و مدارک جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی در زوریخ به تاریخ 19 مارس 1887: «... مبارزه‌ی ما یک جنگ محاصره کننده است و تا زمانی که سنگرها پیش می‌روند اوضاع بر وفق مراد است. ما به دومین خط موازی نزدیک شده‌ایم و می‌توانیم توپ‌های متحرک را مستقر کنیم و توپخانه‌ی دشمن را به سکوت وادار کنیم. و اگر تا آنجا پیش‌روی کنیم که محاصره شدگان آرامشی موقت از جنگ جهانی نداشته باشند، می‌توانیم زمان استقرار توپ‌های قلعه شکن را بر دامنه خاک ریزها تعیین کنیم و با شلیک توپخانه دیوار قلعه را درهم بشکنیم و یورش نهائی را آغاز کنیم. تا آن زمان محاصره با گام‌های آرام و آهسته بهترین تضمین در برابر یورش‌های پیش‌تازانه و قربانی‌های بی‌ثمر است» MEW, Bd. 36. s 632

».

26- منبع شماره 23، ص. 519.

Marx and Engels Collected Works, vol 26, P. 272.-27

Marx, Engels Werke, Bd 22. S. 245-260.-28

-. منبع شماره 28، ص. 29542

، جلد 50، ص. MECW225 - مجموعه آثار مارکس و انگلس 30

Geschichte der deutschen Arbeiterbewegung, 1966. Bd. 1, S. 644F.-31

Bürigi, Markus, 1966. Die Anfänge der zweiten Internationale. Position und-32
Auseinandersetzungen 1889-1893.

Marx, Engels Werke, Bd 22. S. 441-2.-33

Marx, Engels Werke, Bd 17. S. 652.-34

Marx, Engels Werke, Bd 22. S. 251.-35